سلام کودکانه

بابای خسته

بابا قول داده بود برایم کتاب بخواند. وقتی چـــای خورد، من برایش کتاب را آوردم و گفتم: «یک قولی به من دادین» بابا کتاب را گرفت و شروع به خواندن کرد. من متوجه شدم بابا خیلی خسته است و خوابش می‌آید.
برای همین کتاب را از دست بابا گرفتم و گفتم: «دراز بکشید و چشماتون رو ببندین تا من بقیه‌اش رو براتون بخونم تا خوابتون ببـــره » بابا دراز کشـــید و چشمانش را بست و من هم برای بابا کتاب خواندم.

ارسال نقاشی، قصه، خاطره، عکس و... ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶ ۲۰۰۰۹۹۹

خبرنگار افتخاری

جشن تولد انقلاب

چند روز پیش ما در مهدمان جشـــن داشتیم. حالا اگه گفتین جشن چی داشتیم؟
یک جشن تولد. جشـــن تولد انقلاب. مربی‌مون گفته که انقلاب ۴۱ ساله شده. تازه مامانامون هم اومده بودن.
قرآن خوندیم، شعر ۲۲بهمن رو خوندیم، نمایش میوه‌ها رو اجرا کردیم. تازه هم کیک خوردیم، هم جایزه گرفتیم، کلی خوش گذشت.

گزارش ارسالی از دوست خوب «فرفره»، پانیذ یحیی آبادی
پیش دبستانی قرآنی- مهدوی معجزه ماندگار قائم

شعر

مانند باران

من دوست دارم مثل باران
برکوه و بر جنگل ببارم
در هر زمین خشک و خالی
من بذر آبادی بکارم

با مهربانی زندگی را
چک چک بنوشانم به گل‌ها
پیراهنی از مخمل سبز
خندان بپوشانم به صحرا

من دوست دارم خارها هم
از مهر من سیراب باشند
فرقی ندارد خار با گل
باید همه شاداب باشند

زهرا داوری

تصویر سازی ها: سعید مرادی

فرفره
صفحه‌ای برای ۵ تا ۱۰ ساله ها
روزهای زوج
«زندگی سلام»

شهرقصه

لنگه به لنگه

فاطمه و مینا که به خانه آمدنـــد، دو جعبه‌ی کادوپیچ شده رو توی حیاط دیدند.
روی یکی نوشته شده بود، «هدیه‌ی قبولی مینا» و روی یکی نوشته شـــده بود «هدیه‌ی قبولی فاطمه» فاطمه و مینا با خوشـــحالی هدیه‌هایشان را باز کردند. دو جفت کفش قرمز شبیه هم.
چه قدر قشنگ بودند!
فاطمه و مینـــا بـــا خوشـــحالی کفش‌ها را از جعبه‌هایشـــان در آوردنـــد و با ســـرعت پوشیدند.
چند قدمی راه رفتند. ناگهان مینا کفش قرمز پای راســـتش رادر آورد و گفـــت: «چه قدر پامو اذیت می‌کنه!» کفش قرمز پای راست گفت: «آخیش. چقدر پای مینا بزرگ بود».
فاطمه شروع به راه رفتن کرد و گفت: «چرا کفش پای راستم این‌قدر گشاده».

مینا گفت: «بیا به مامان بگیم» آن‌ها کفش‌ها را توی حیاط گذاشتند و به اتاق رفتند.
کفش پای چپ مینا گفت: «من که راحت بودم. چرا منو درآورد؟»
کفش پای راست مینا کمی فکر کرد و گفت: «من به پای مینا تنگ بودم و تو به پای فاطمه گشاد بودی» کفش پای راست فاطمه نگاهی به خودش کرد و گفت: «آره من گشاد بودم. آخه من شماره ۳۱ هستم».
کفش پای چپ فاطمه گفت: «اما من شماره ۳۰ هستم»
کفش هـــا فهمیدند که آقای مغازه دار اشتباهی آن ها را لنگه به لنگه داخل جعبه‌ها گذاشته است.
این بود که هر لنگه کفش رفت و پیش لنگه‌ی خودش نشست.

فاطمـــه و مینـــا همـــراه مادرشـــان بـــه حیـــاط آمدند و کفش‌هایشان را پوشیدند.
اما این بـــار نه پاهـــای فاطمه و مینا اذیت شـــدند و نه کفش‌ها. فاطمـــه و مینا با هم گفتنـــد: «خیلی ممنون مامان. هم قشنگه. هم اندازه»

نویسنده: فاطمه صفری

آثار شما

دنیای نقاشی

دوستان گلم شعرهایی که در کنار نقاشی‌های شماست ویژه نقاشی‌های قشنگ شما سروده شده. امیدواریم که خوشتون بیاد. دوستان گلم اگه دلتون بخواد می‌تونین عکس‌هاتون رو هم برای ما در تلگرام به همراه نقاشی‌هاتون به شماره ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶ بفرستید، تا در کنار نقاشی و اسمتون، عکستون هم چاپ بشه.

محمد حسین احمدی
۵ ساله

بیست و دوم بهمن
جشن انقلاب ماست
کوچه‌ها شلوغ اما
پرمحبت و زیباست

حلما طالبی
۵ ساله

وقتی هوای بیرون
نه بارونی، نه سرده
لاک‌پشت کوچولو، آروم
تو شالیزار می‌گرده

امیرعلی علیپور قادیکلایی -۶ ساله

کوه های خیلی بلند
با یک قلعه سنگی
درخت ، گل و رودخونه
عجب جای قشنگی

فاطمه زهرا قاسمی
۶ ساله

یک شاخه گل زیبا
فیلی میده به مامان
مامان میگه: ممنونم
ای فیلی مهربان

دوستان خوبم آثار شما به دست ما رسید

عسل ابدی(داستان)
زهرا طالبی، کلاس چهارم (نامه به سردار سلیمانی)
ابوالفضل محروقی، کلاس سوم (نقاشی)
محمدرضا رجبی‌مندی، هشت ساله (نقاشی)

با تشکر از شما باز هم منتظر آثار خوبتان هستیم.

سرگرمی

مار پیچ

دوستان گلم به این دختر کوچولو کمک کنید تا عروسکش را بردارد و با آن بازی کند.